

پیمان

دوره دوم

فروردین ماه ۱۳۳۵

شماره پنجم

ملك الشعراء بهار

استاد دانشگاه

شعر فارسی

-۱-

قدیم ترین نمونه (شعر) در مملکت ایران « گانه » یعنی سرودهای منظومی است که در آنها زرتشت پیامبر ایرانی مناجات‌ها و درودهای خود را در پیشگاه «اهورا - مزدا» بگانه و بزرگترین خدایان و خالق زمین و آسمان عرضه داشته است .

این سرودها بقطعه‌های سه لختی (سه شمری یا باصطلاح امروز سه مصراعی) تقسیم شده است ، و هر لخت یا شعر از ۱۶ هجا تشکیل و در هجای نهم توقف (سکوت) دارد. و بعضی دارای قطعه‌های پنج لختی است که دارای یازده هجا (سیلاب) و بعد از هجای چهارم سکوت دارد. و بعضی دارای

قطعه‌های چهار لختی است که یازده سیلاب دارد و سکوت بعد از سیلاب چهارمی است.

بهین تقدیر بعضی چهارده هجائی و بعضی دوازده هجائی و برخی از شعرهای بلند نوزده هجائی است.

این اشعار بلند دارای دو سکوت است یکی بعد از سیلاب هفتم و یکی هم بعد از سیلاب چهاردهم.

خلاصه در گانه قصیده یا غزل طولانی بطرز اشعار عروضی دیده نمیشود. بلکه نوعی از ترکیب بندهای بدون بند است و از ۱۹ حد اعلی و ۱۱ حداقل سیلاب زیادت و کمتر ندارد.

ما راجع بشعر عروضی و اقسام آن در جای خود باز باین قسمت اشاره خواهیم کرد.

زبان گانه زبانی است بسیار قدیم و اخیراً عقاید عموم باین نکته نزدیک میشود که زبان کانه زبان مردم قدیم ایران است که در بلخ و بلاد شرقی ایران سکونت داشته‌اند و در باره خود زردشت هم زدید است که آیا از مردم سیستان یا بلخ باشد یا آذربایجان و شق اول روز بروز قوت میگردد. ازین رو تعجب نیست که زبان اوستا بازبان سنسکریت و ویداء کتاب مذهبی و ادبی برهمنان این قدر بهم نزدیک است.

رسال جامع ۲ - ۴ - ثانی

در عصر ساسانیان هم شعر در ایران بطریقه کانه‌ی زردشت رایج بوده است.

اشعاری که متعلق بکتاب مانی است و از او راق مکتشفه تورقان بدست میاید که بزبان پهلوی مشرقی گفته شده است مثل اشعار مذکور در کاتهاست یعنی در میان آنها قطعات ۱۲ هجائی است که در هجای پنجم سکوت دارد و هر یک دارای شش یا پنج لخت است و مانند اشعار کانه بدون قافیه است

آنچه تا بحال از تفحصات بدست آمده است در ایران ساسانی به قسم شعر را نام برده اند :

الف : سرود که مختص آفرین خدایان و شاهنشاه و مختص مجالس رسمی بوده و با آهنگ موسیقی توأم خوانده میشده است .
از پهلید ، باربد ، خواننده و شاعر معروفی نام میبرند و سرودهای خسروانی او در الحان ۳۶۵ گانه بعد از ایام سال سرودهای سیکالهی او بعد از ایام ماه در کتب ادب و لغت ذکر شده است .

مادونمونه از سرودهای هجائی که باغلب احتمالات شباهتی سرود های عهد ساسانی داشته در دست داریم ، یکی سرود سه بخشی است که آن را « خسروانی » نام شاعر معاصر رود گئی گفته و دیگر « سرود کر کویه » است که در تاریخ سیستان ذکر شده است

ب : چکامک ، که در متون پهلوی مکرر ذکر آن آمده و معلوم است که همین کلمه بعدها در ادبیات دوره اسلامی به «چکامه» تبدیل گردیده است یعنی گاف آخر آن مانند گاف بندک و خستک و خانک به هاء هرز بدل شده و باین صورت در آمده است . و بعید نیست که «چامه» نیز مخفف چکامه باشد هر چند در کتاب لغت گوید : چامه قصیده را گویند و چکامه غزل را . ولی بنظر میرسد که این هر دو لغت «چکامه - چامه» مخفف و مصحف همان «چکامک» باشد .

چکامک را باید نوعی از اشعار ساسانی شعر دو و بدلیل تفاوت اسم بیشک با «سرود» که معنای آنرا دانستیم تفاوت داشته و غیر از سرود بوده است .

سرود ریشه فعل سرودن بمعنی بسخن یاد کردن و مطابق لغت «ذکر» عربی است ، و در زبان پهلوی لغاتی چند ازین اصل مشتق میشود از قبیل «هوسرود» و «دش سرود» که گاهی حرف آخر آنها به حرف پای ایجاد و گاهی بحرف ی بدل میشود مثل هوسروب و هوسروی که لغت «خسرو» را

برجود آورده است ر نام دو تن از شاهنشاهان ساسانی است : هوسروی کواتان (انوشیروان) و هوسروی ابرویژ، نبیره انوشیروان که مردوازهین لغت است و معنای آن «نیکنام، و دارای حسن شهرت میباشد و در عوض آنها «دش سروی» بمعنی بدنام و قبیح الذکر است. ازین رو «سرود» یعنی ذکر و یاد کردن که طبعاً مراد ذکر خیر است و قصاید مدحیه یا ستایش خدایان را سرود گفته اند و سرود خسروانی نوعی ازین قصاید مدحیه بوده است که منسوب به «خسرو» است که گویا مراد قصاید مدحیه یا مدایح خسرو پرویز باشد. اینجاعیب ندارد اشاره کنیم که سرود در دوره اسلامی معنای دیگری پیدا کرد یعنی بجای تصنیف امروز استعمال شد.

اما «چکامک» یا «چامک» علی التحقیق نوعی از سخن سنجی بوده ولی باید دید کدام نوع بوده است ؟

لغتی که چکامه غیر از «سرود» است، پس از شمار قصاید مدحیه خارج خواهد شد. حالا باید دید از اقسام دیگر شعر از نبیل غزل (لیریک) یا اشعار وصفی و حماسی و یا ترانه (انصار رقص و تصنیف) کدام یک را چکامه می گفته اند ؟

بعد از اسلام کلمات چامه و چکامه را در مورد قصاید و غزل هر دو بدون تفاوت استعمال میکنند ولی در اواخر چنانکه گفته شد غزل را «چکامه» و قصیده را «چامه» نامیدند و ما چندان نمیتوانیم باین معنی و اصطلاح که متاخرین وضع کرده اند اعتقاد داشته باشیم.

تنها دلیل بالنسبه روشنی در باب «چامه» که بدون تردید گوشه ای از پرده استار را بر میدارد استعمال فردوسی در شاهنامه است. وی چامه را در مورد اشعار غنائی که شامل مدح پهلوانان و توانگران و تمجید از زیبایی مدوح باشد مکرر بر مکرر استعمال کرده است و از همه جا بیشتر در داستان «بهرام گور» و عشقبازیهای بی مقدمه این پادشاه در گردشهای محرمانه او رفتن بخانه دهقانان و ملاکین و ثروت مندان و خواستگاری دوشیزگان

حرم آنان استعمال میکند.

شاه در کسوت «اسواره» بالباس شکاری واسب و ساز و برگ قیمتی و یک خادم شبانه وارد خانه دهقان ثروتمند خوشگذرانی میشود و مهمان او میگردد دهقان از سوار محترم که لابد یکی از مهربان دربار یایکی از پهلوانان و سرکردگان شاهنشاه مقتدر عصر است پذیرائی گرمی کرده برای او شراب و غذای بسیار لذیذی فراهم میکند ضمناً دختر دهقان هم در بزم بخدمت پدر و مهمان عزیز و بسیار محترم مشغولست و شاه ازو خوشش میاید. دهقان بدختر میگوید: ای آرزو (آرزو نام یکی ازین دختران است) چنگ را بردار و چاههای بنواز و مهمان ما را وصف کن!

آرزو که هم چنگ نواز و هم چاه گو میاشد و درین دو فن او را تربیت کرده اند چنگ برداشته چاههای میگوید و مینوازد و این چاه در وصف مهمان پدرش و شرح زیبایی و شجاعت و رشادت مهمان است. ازین داستانها تصور میکنم که چاهه باشمار نیمه غنائی و نیمه وصفی و شرح داستان پهلوانان و عشقبازی آنان با دختران جوان میگفته اند و بالجمله و بس و رامین و خسرو و شیرین در عداد «چکامه» یا «چاهه» محسوب میشود و شاید غزل و اشعار و صفی غیر حماسی یعنی صفی بزمی را بتوان چکامه یا چاهه گفت همچنین قصاید اسلامی فارسی دارای تغزل و وصف هنرهای شاه از شکار و زور بازو و جود و دانش و سایر هنرهای او را هم چاهه یا چکامه میتوان نام داد. پس ضرر ندارد که چکامه را بغزل صرف و چاهه را بغزلی که دنباله اش وصف و مدح باشد لقب داد همانطور که اینکار را کرده اند. نمونه «چکامه» اشعار کتاب «درخت آسوریک» است که بزبان پهلوی در مناظره و مفاخره بین نخل و بز در عهد ساسانی یا قدیمتر گفته شده است.

ج - ترانك - ياترا نه :

هر چند هنوز در مآخذ پهلوی ر اوستائی باین کلمه برنخورده ایم - بخلاف سرود وچکامك که از هر دوئم برده شده است اما در مآخذ قدیم ادبیات اسلامی فارسی این لغت بشکل مخفف آن «ترانه» بسیار دیده میشود . ترانه در ادبیات اسلامی بدویتی ها و رباعیات غنائی (لیریک) نام داده شده است ، و آنرا از ماده «تر» بمعنی تازه و جوان گرفته اند .

ما تصور میکنیم که ترانه هم نوعی دیگر از اشعار عهد ساسانی بوده است چه در عهد ساسانی ما از اسم سرود (مدایح عالی) و «چکامك» اشعار وصفی و عشقی خبر داشتیم اما از اسم اشعار هشت هجائی که شامل هجو یا انتقاد یا عشق بوده و قافیه هم داشته و بسیار رواج داشته است و به تصنیفات عوام امروز شبیه بوده است ، بیخبریم ر چنین گمان داریم که «ترانك» نام این نوع شعر بوده است و نامیدن رباعی و دو بیتی در عهد اسلامی باین نام حدس ما را کاملاً تأیید میکند . نمونه قدیم ترین این نوع شعر که هنوز از لباس اشعار هشت هجائی قدیم خارج نشده سه لغت شعر هجویه «یزید بن مفرغ» شاعر عربست که بفارسی در اواسط قرن اول اسلامی (اوایل قرن هفتم میلادی) گفته و در کتب ادب و تاریخ عرب ضبط شده و ترانه ای که در بلخ در هجو اسد بن مسلم گفته شده و طبری هر دو را ضبط کرده است میباشد و در اشعار کردی قرچان که آقای ایوانف بدست آورده و بطبع رسیده چند قطعه ازین ترانه های هشت هجائی قافیه دار و سه لغتی کاملاً یادگار عهد ساسانی دیده میشود (من این نمونه ها را در مقاله شعر در ایران در سال ششم مجله مهر نقل کرده ام با آنجا رجوع شود) سوای این اسامی باز هم شاید نامها و اسمهای دیگری بدست آوریم و این بسته بکشفیات تازه تر و مطالعات زیادتری است ، مثلاً به یقین برای اشعار رزمی یا اشعار مضحك (کمدی) یا اشعار (هجویه) چه اسامی مستعمل بوده است .

شعر عروضی در دوره اسلامی:

اسنادی در دست داریم که شعرهای بداز اسلام دنباله و تتمه اشعار قبل از اسلام است، و تا مدتی این نوع اشعار در هجاهای دوازده گانه و هجاءهای هشت گانه بزبان محلی که آنرا (فهلوی) میگفتند و جمع آن (فهلویات) بوده است در ایران رواج داشته و در تاریخ قم و تاریخ حسن بن اسفندیار و در مقدمه مرزبان نامه و غیره باین نوع اشعار مکرر بر میخوریم.

اما اینکه قصاید و غزلیات بزبان درسی، از کجا آمد و آیا اعراب این قصاید خود را از کجا آوردند و آیا ایرانیان تا چه حد از اعراب تقلید کردند محتاج بفصول مبسوط و مشروحی است که از عهده این مقاله خارج است و ما مختصراً بدان اشاره کرده و از تحقیقات فنی صرف نظر مینمائیم.

من بخلاف آنچه شهرت دارد معتقدم و موافقم با کسانی که میگویند شعر عرب تکمیل شده اشعار هشت هجائی و باقافیه او آخر عهد ساسانی است، و معنی ندارد عرب بیابانی که بتصدیق خود او تا اوایل اسلام موزیک نداشته و این فن را از اسیران و غلامان ایرانی و رومی آموخته یا از بتایان ایرانی که مشغول ترمیم خرابیهای خانه کعبه (در زمان عبدالملک مروان) بوده اند فرا گرفته است. شعر موزون عروضی که خود نوعی از موسیقی است آنهم با آن کمال و نظم داشته باشد! مگر اینکه مدعی شویم در عهد ساسانی این نوع شعر (شعر عروضی رقفی دار) در ایران موجود بوده و اعراب از آن رو شعرهای خود را بوجود آورده اند، و نتیجه فنی این میشود که شعر هجائی ایران در مدت چهار صد پانصد سال تکمیل شده و در اواخر ساسانی بعد کمال شعر عروضی رسیده و اعراب آن قسمت مکمل را از ایرانیان قبل از اسلام یا بعد از آن آموخته اند. اما این عقیده غلط و بدون دلیل است.

پس باید بگوئیم اعراب قبل از اسلام شعر عروضی نداشته اند

و این اشعار بعد از اسلام ساخته شده و قبل از اسلام منسوب شده است و در تأیید این دعوی خود ادبای قدیم و جدید عرب هم چیزهایی گفته اند.

هرچه هست ایران از دو مبداء شعر عروضی خود را بدست آورده اند اول از طریقۀ تکامل قطعه های هشت هجائی قافیه دار و تفنن در پیدا کردن وزنهای مشابه توانسته اند دوبیتی و قطعه و مثنوی و غزلهای موزون خود را بسازند دوم از راه تقلید از عرب که توانسته اند قصیده های بزرگ و طولانی در مدح پادشاهان بوجود بیاورند و ما اثر تقلید اشعار عرب را در قصاید زیادتر از باقی اقسام شعر از غزل و دوبیتی و رباعی و قطعه و مثنوی فارسی مینیمیم و هرچه دوره شعر فارسی از لحاظ تاریخ وسعت پیدا میکند اثر تقلید شعر عرب هم در اشعار فارسی وسیع بشود و از قصیده بسایر اقسام سرایت مینماید.

اوزان گوناگون شعر در زمان صفاریان و سامانیان بقدری وسعت دارد و بحدی از وزنهای متداول عربی دور است که انسان را بیاد شعرهای هجائی قدیم می اندازد (رجوع شود به شمس قیس رازی فصل عروض) ولی هرچه پائین میآیم از گوناگونی اوزان عروضی کاسته ربحور بابحور عربی نزدیک میشود و تنوع قدیم بیکدستی و جمود تبدیل میگردد یعنی آن اختلاف فاحش که بین اوزان شعر و بحر عربی و فارسی است کمتر میشود و این نکته بسیار دقیق، دلیل دیگر است که شعر عروضی فارسی در اصل زائیده اشعار هجائی محلی بوده و بتدریج تقلید از عربی آنرا بصورت کامل عروضی در آورده است.

اقسام شعر فارسی

حالا بطور خیلی مختصر پی بردیم که تطور شعر فارسی چگونه از

قرنهای دیرین تا عهد اسلامی یکدیگر اتصال داشته است . اینک باقسام شعر عروضی فارسی رجوع میکنیم .

در ادبیات فارسی اشعار بسبب نبودن فن تیاتر و نمایش مطابق شعر یونان و روم تقسیم نمیشود ، بلکه در شعر فارسی یکنوع آزادی و وسعت خیال در عین یکنوع حد و رسم خاص موجود است .

مثلاً بجای « کمدی » در ایران « هجاء » یا اشعار زنده عشقی و دور از نزاکت که مخصوصاً در عهد قدیم بسیار متداول بوده است ، دیده می شود ، و بجای « درام » اشعار وصفی بتفصیل از قبیل اشعار رزمی و مثنویات عاشقانه پیدا شده و در عروض « تراژدی » ، قصاید مرثیه یا ضمن مثنویات داستانهای محزون دیده شده و همچنین در مقابل اشعار غنائی « لیریک » ، غزلیات یا مثنویات عشقی و در مقابل شعر وصفی بهاریه و خزانه و شرح شکار و جنگ در ضمن قصاید میآید .

اما چنانکه گفتیم تمام این مواضع در حدود معین محدود میباشد یعنی مجموع اشعار فارسی از حدود شش گانه ذیل بیرون نیست :

۱- بیت

۲- دوبیت و رباعی

۳- غزل

۴- قصیده

۵- قطعه

۶- مثنوی

بیت ، یعنی دو لخت شعر که رویم یکبار خوانده شود و یابک لخت شعر که در وسط سکوت پیدا کند . و این تک بیتها غالباً بوزن خاصی در عروض که از منشعبات هزج مثنی و از نوع « رباعی » است گفته میشده و حالیه گفتن « بیت » معمول نیست .

دوبیت : چهار لخت شعر است که دو بیت حساب میشود و هر چهار لخت یاسه تای آنها قافیه دارد و در بحر خاصی است همچنین است رباعی که

از بحر خاص دیگری است: و مضمون این نوع از شعر، عاشقانه و فلسفی یا در اخلاق یا در هجو یا در مدح است و در قسمت مضامین اخیر بعداً الحاق شده و کمتر از سه قسم اول است .

غزل: که از هفت یا نه بایازده بیت تجاوز نمیکند مختص بعشق و شکایت از اوضاع و گاهی فلسفه و تصوف است .

قصیده: مختص بمدح یا هجو یا مرثیه یا شکایت شاعر یا مفاخره است و بعداً قصاید مذهبی و سیاسی بر آن علاوه شد. قصیده مانند غزلی است که از یازده بیت تا هزار بیت بیک وزن و قافیه گفته شده باشد. و مسط و ترجیع بند و مستزاد ها جزء قصاید محسوب میشوند. و اعراب مثنویات را هم قصیده مینامیده اند. و قطعه: یک پاره از قصیده است که دارای مطلع نباشد. مطلع: شعر اول قصیده و غزل را گویند که هر دو مضراع قافیه دارد و قطعه آن را فاقد است .

مثنوی: تک بیتنهائی است بیک وزن که در هر یک قافیه عوض میشود و خاص داستاها از رزم و عشق یا حکایات فلسفی و عرفانی (تصوف) است.

سبکهای شعری و ادوار تاریخی:

سبک شعری معنی مجموع کلمات و لغات و طرز ترکیب آنها از لحاظ قواعد زبان و مفاد معانی هر کلمه در آن عصر و طرز تخیل و ادای آن تخیلات از لحاظ حالات روحی شاعر که وابسته بتأثیر محیط و طرز معیشت و علوم و زندگی مادی و معنوی هر دوره باشد. آنچه از این کلیات حاصل میشود آب و رنگی خاص بشعر میدهد که آنرا سبک شعر مینامیم و قدما گاهی بجای سبک طرز، و گاه بطریقه، و گاه شیوه استعمال میکردند . شعر فارسی بطور کلی از زیر سیطره و تسلط چهار سبک بیرون نیست اگر چه باز هر سبکی بطریقه و طرز های مختلفی تبدیل میشود تا میرسد

بجائیکه مرشاعری استیل و طرز خاصی را بخود اختصاص میدهند که قابل
حصر نیست بنا براین در مدارس امروز ایران ما تنها چهار سبک را اصیل
و مبدأ سبکها قرار داده‌ایم و آن بقرار زیر است .

۱- سبک خراسانی یا ترکستانی ،

۲- سبک عراقی ،

۳- سبک هندی ،

۴- بازگشت ادبی با سبک های جدید که منتهی بسبک جدید دوره
مشروطه شده است .

توضیح آنکه این سبکها مربوط بزمان است نه بمکان و مکان را
در آن تأثیری نبوده و نیست

و همچنین سبکهای بین بین نیز هست که استادانی داشته است .

مبدأ سبک خراسانی از نیمه قرن چهارم هجری آغاز شده و به نیمه قرن
ششم میرسد .

مبدأ سبک عراقی از آغاز قرن هفتم ابتدا شده به اواخر قرن دهم
هجری میرسد و سبک هندی از قرن دهم تا امروز و بازگشت بشیوه های
عراقی و خراسانی از قرن دوازدهم در ایران تا امروز برقرار است
و درین دوره شعرا بجهت سبکها شعر گفته و غالباً از متقدمان تقلید -
های بسیار استادانه کرده و سبک خراسانی و عراقی را تجدید نموده اند و
بسبک هدیه شعر گفته اند و اخیراً مکتب تازه تری بوجود آمده است که
افکار و عقاید بسیار تازه را بسبک کلاسیک در آوردند .

در عین حال شعرای جوان نیز هستند که در وزن و کلمات و اسلوب
هم تجدیدی قائل شده و مشغول امتحان میباشند .

شعرای معروف هر دوره :

۱- شعرای معروف سبک خراسانی : رودکی، شهید بن حسین بلخی .

ابوشکور بلخی - خسروی سرخسی - خسروانی ابوطاهر - ابو عبدالله بنجینی
ولوالجی - لوکری - کسانئ - دقیقی - فردوسی طوسی - عنصری بلخی
فرخی سیستانی - عضایری رازی - عسجدی - منوچهری - لامعی گرگانی -
فخرالدین اسعد گرگانی - مسعود سعد سلمان لاهوری - سنائی غزنوی - امیر
معزی نیشابوری - ابوالفرج رونی لاهوری - سوزنی سمرقندی قطران
ارموی وغیره .

شعرای موجد سبک بین بین :

سید حسن غزنوی - انوری ایوردی - رشید و طواط - عمادی شهریار
خاقانی شیروانی - نظامی گنجوی - ظهیر قاریانی - جمال الدین اصفهانی .
۲ - سبک عراقی :

کمال الدین اسمعیل اصفهانی - مجیر الدین یلقانی - رشید الدین
اخیسکتی - امامی هروی - همّام تبریزی - سعدی شیرازی - مجد الدین بن
همگر شیرازی - اوحدی مراغه - حافظ شیرازی - سلمان ساوجی - مکتبی
شیرازی - عبدالرحمن جامی - هلالی جغتائی استرآبادی
شعرای بین بین اینجا بسیارند از جمله :
بابا فغانی شیرازی - محتشم کاشانی -
۳ - سبک هندی :

صائب تبریزی - زلالی خوانساری - علی نقی کمره - عرفی شیرازی
کلیم کاشانی - فیضی دکنی - وحید قزوینی - بیدل - غنی کشمیری .
۴ - سبک بازگشت ادبی و شیوه های آزاد ،

آذر بیگدلی - مشتاق - هاتف - ضیاء اصفهانی - عاشق اصفهانی - رفیق -
طیب - صباحی (که سبک عراقی شعر گفته اند) صبای کاشانی - قاآنی
شیرازی - سپهر کاشانی - مجمر اصفهانی - سروش اصفهانی - مصدوخان
سلک الشعرا کاشانی - شیبانی کاشانی - شهاب اصفهانی - سرخوش
مراتی - شهاب ترشیزی - صبوری مشهدی - ادیب الممالک فراهانی - ادیب

نیشابوری - شوریده شیرازی و خاندان وصال در شیراز - سلطانی
کرمانشاهی - خسروی کرمانشاهی .

شعرائیکه بشیوه حافظ شعر گفته اند :

میرزا عبدالوهاب نشاط - فروغی بسطامی - حاج میرزا حبیب الله

مشهدی .

شعرائیکه بشیوه ساده شعر گفته اند .

شاطر عباس تهرانی - عارف زروینی - ایرج تبریزی - سید اشرف

گیلانی .

شعرای متجدد که سبک قدیم را هم حفظ کرده اند :

دهخدای قزوینی - بهار خراسانی - فروزافر - همای اصفهانی - دکتر

نانل خانلری . دکتر رعدی - معیری و غیره

شعرای متجدد که بشیوه هندی راغبند :

دکتر شهریار - امیری فیروزکوهی - گلچین - صابر تهرانی - امیر

الکتاب ملک الکلامی و غیره .

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

